



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



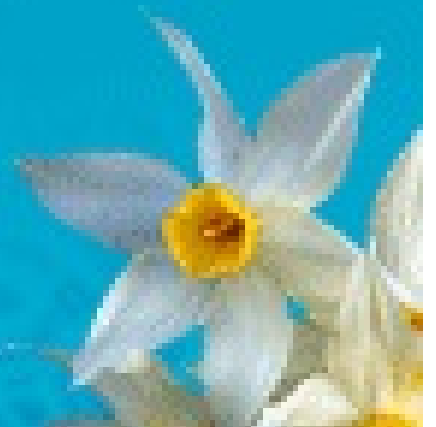
عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



ترجمہ کتاب

بحث حول المہدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه کتاب بحث حول المهدی علیه السلام

نویسنده:

محمد باقر صدر

ناشر چاپی:

موعود عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ترجمه کتاب بحث حول المهدی
۶	مشخصات کتاب
۶	سخن ناشر
۷	مقدمه محقق
۳۱	گفتار اول:...
۳۱	گفتار دوم: اعجاز و عمر طولانی
۳۴	گفتار سوم: اصرار بر رهبری این شخص که نتیجه اش تعطیلی قوانین طبیعی است، چرا؟
۳۹	گفتار چهارم: شایستگیهای رهبر منتظر چگونه به کمال رسید؟
۴۴	گفتار پنجم: چگونه بپذیریم که (امام) مهدی وجود خارجی دارد؟
۵۰	گفتار ششم: چرا امام زمان تاکنون ظهور نکرده است؟
۵۴	گفتار هفتم: آیا یک فرد می تواند سرنوشت بشریت را تغییر دهد؟
۵۵	گفتار هشتم: در روز موعود به چه روشی تغییر صورت می گیرد؟
۵۸	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: بحث حول المهدي / محمد باقر الصدر، ۱۹۷۹-۱۹۳۱؛ تحقیق و تعلیق عبدالجبار شراره

مترجم: حجه الاسلام مصطفی شفیعی

مشخصات نشر: بیروت: الغدير، ۱۹۹۷ م. = ۱۴۱۷ ق. = ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری: ص ۱۱۱

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ دوم

یادداشت: کتابنامه: ص ۱۰۷ - ۱۰۳؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: مهدویت

موضوع: م ح م د بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.

شناسه افزوده: شراره، عبدالجبار، محقق، Shararah, Abd al - Jabbar Hamad Husayn

رده بندی کنگره: BP۲۲۴ / ص ۳ ۱۳۷۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۳۰۷۷

سخن ناشر

متن حاضر ترجمه کتاب بحث حول المهدي آیت الله شهید سید محمدباقر صدر است که چندی پیش با مقدمه و تحقیق آقای دکتر عبدالجبار شراره منتشر شده است.

شهید صدر در کتاب مزبور به روش عقلی به شبهات و پرسش هایی که درباره شخصیت مهدی موعود، علیه السلام، و قیام جهانی آن حضرت مطرح می شود، پاسخ داده اند. و شاید بتوان گفت که از این نظر کتاب یادشده حائز اهمیت بسیار بوده و بنیانگذار شیوه ای نو در موضوع مهدویت و منجی گرایی است.

اگرچه این کتاب پیش از این نیز ترجمه و منتشر شده است، اما به دلیل اینکه چاپ جدید این کتاب با مقدمه و تحقیق در خور و شایسته همراه است، بر آن شدیم که برای استفاده همه دوستداران موعود بار دیگر به ترجمه و عرضه این کتاب

بپردازیم.

در اینجا لازم می دانیم که از آقای دکتر عبدالجبار شراره که به ما اجازه ترجمه و انتشار این کتاب را دادند و همچنین برادر عزیز حجه الاسلام مصطفی شفیعی که زحمت ترجمه آن را بر عهده گرفتند، تشکر کنیم.

مقدمه محقق

اعتقاد به امام منتظر: حضرت مهدی موعود، علیه السلام، مسأله ای بنیادین در باور مسلمانان است و این موضوع از زمانی که پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، مژده وجود ایشان را داد، ذهن آنان را به خود مشغول داشته است. آن حضرت در مناسبت‌های مختلف و در روایات فراوان که به مرز تواتر می رسد، تاکید به ظهور مهدی، علیه السلام، در آخرالزمان کرده اند؛ به گونه ای که عقیده به وی از ضروریات دین اسلام گشته است.

در عین حال در گذشته و

حال کسانی این مسأله را در مورد انکار و تردید قرار داده اند. کسانی که یا تحت تأثیر تفکر مادیگری و یا دچار تعصب فرقه ای بوده اند و یا از صدها روایت که در کتابهای حدیث (صحاح، مسانید و سنن) از طریق شیعه و سنی رسیده، بی خبرند.

علما و دانشمندان گذشته و معاصر دهها کتاب در اثبات این مسأله گردآورده اند و مقالات تحقیقی بسیاری در این زمینه نگاشته اند که همگی در بر دارنده دلایل معتبر و استدلال های متقن بر وجود مهدی، علیه السلام، و درستی این قضیه اند، به طوری که سزاوار نیست یک مسلمان معتقد که گفته پیامبر را قبول دارد، در آن تردید کند.

این عقیده در میان امت اسلام چنان رسوخ یافت که برخی از سودجویان و فرصت طلبان آن را مغتنم شمرده و ادعای مهدویت کردند ولی بزودی رسوا و مفتضح شدند، همانگونه که مدعیان رسالت و پیامبری همگی رسوا شدند.

دکتر احمد امین در کتاب المهدویه فی الاسلام، ادعای مهدویت از جانب فرصت طلبان را دلیلی بر مخدوش بودن اعتقاد به مهدی، علیه السلام، و تردید در اصالت آن قلمداد کرده است در حالی که قضیه کاملاً برعکس است و این ادعاها دلالت می کند که مدعیان، از یک حقیقت موجود در باور مردم، بهره برداری می کنند. از سوی دیگر اگر ادعا اصل قضیه را باطل کند، لازمه اش این است که پیامبری هم باطل باشد، چون مدعیان پیامبری هم زیاد بوده اند.

شگفت انگیزتر اینکه برخی از مدعیان دانش و معرفت در گذشته و حال به مشوش ساختن اذهان امت اسلامی و ایجاد شک و تردید

پرداخته اند و البته علت آن ناتوانی فکری نسبت به درک اسرار و اهداف عالی این عقیده و یا دیگر جهات بوده است از آن جمله در عصر حاضر می توان از خاورشناسان و همفکرانشان نام برد. کسانی چون: گولدزیهر، فلهاوزن، فان فلوتن، مک دونالد، برناردلویس، موننگمری وات، ماسینیون و برخی از مسلمانانی که (به تبع گرایشهای روشنفکرانه) دنباله رو فکری ایشان اند و راه آنان را در ایجاد شبهه و شک و تردید نسبت به معتقدات اسلامی و آنچه در قرآن و سنت آمده است می پیمایند.

وهابیان و همفکرانشان نیز در میان شیعه و سنی از آنان تبعیت کرده و به ایجاد شبهه در وجود حضرت مهدی، علیه السلام، پرداخته اند، اما هیچ یک دلیل معتبری برای علت انکار خویش ندارند بلکه در مقابل دلایل زیادی وجود دارد که ثابت می کند عقیده به مهدی، علیه السلام، درست است. زیرا همان طور که گذشت در این زمینه تواتر وجود دارد و این تواتر را بسیاری نقل کرده اند، از جمله برزنجی در کتاب الاشاعه لاءشراطالساعه و شوکانی در کتاب التوضیح که بعدا خواهد آمد.

شگفت اینکه منکران این عقیده در انکار خود به همان دلایلی تمسک جسته اند که منکران اخبار غیبی به آن متوسل می شوند، اخباری که در قرآن آمده و یا پیامبر اسلام به آن اشاره کرده است؛ مانند انکار قضیه اسراء و معراج.

اندکی تأمل در اشکالاتی که منکران گرفته اند و مسائل پراکنده ای که پراکنده گویانی نظیر سائح و قصیمی و دیگرانی از این قبیل مطرح می کنند نشان می دهد که آنان در برخورد با این مسأله مهم ساده

اندیشی کرده و با تکرار آنچه که دیگران قبلاً گفته بودند، روشی نادرست در پیش گرفته اند.

این افراد از علم دوراند و آشنایی با علم حدیث از نظر روایت (چه کسی گفته؟) و درایت (چه می گوید؟) ندارند. اینان از واقعیات تاریخی بی اطلاع اند و با حقایق سر دشمنی دارند. با خواندن مطالب آنها می توان به سطحی نگری و روش نادرستان در برخورد با این مسأله مهم پی برد

از این رو، شهید صدر با روش جدید علمی به بحث و گفتگو درباره این مسأله می پردازد، به اخبار صحیح و دلایل عقلی استدلال می جوید و با دقت کامل مسائل را حلای می کند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، در این زمینه هیچ کس جز ایشان با این روش و اسلوب مسأله را در مورد پژوهش و بررسی قرار نداده است. این دقت نظر در ادامه مباحث برای خوانندگان عزیز روشن خواهد شد.

بیجاست که در این مقدمه برخی از حقایق و ملاحظات را که در راستای پژوهش شهید صدر، رحمه الله علیه، موفق به بررسی جدید علمی آن شده ایم تذکر دهیم.

مقدمه شامل دو بحث است:

۱- روش شك آوران

منکران امام زمان، علیه السلام، روشی پی می گیرند که با روش عمومی اسلام در طرح عقاید و گرایشها، سازگار نیست؛ زیرا روش اسلام روشی متکی بر عقل، منطق و فطرت است و از لوازم آن ضرورت ایمان به غیب است. همان که در قرآن کریم مکررا بدان اشاره شده است و دهها آیه از قرآن کریم از غیب و دعوت به ایمان به غیب از آن ستایش می کند و پرهیزکاران را

کسانی می داند که ایمان به غیب دارند و می فرماید:

الم ذلك الكتاب لاریب فيه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب.

الف. لام. میم. این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزکاران را راهنماست. آنان که به غیب ایمان می آورند...

و همین طور در حدیث شریف نبوی صدها روایت به گونه های مختلف وجود دارد که همگی سفارش به ایمان به غیب می کند و آن را جزء جدا نشدنی عقیده می داند.

انسان مأمور به ایمان به غیب است و عذری برای آن ندارد. چه آن را درک کند، چه درک نکند و اسرارش را نفهمد. زیرا این نوع ایمان از لوازم اعتقاد به خداوند متعال و پیامبران اوست، پیامبرانی که فقط هر چه به ایشان وحی می شد، بازگو می کردند.

ایمان به ملائکه، جن، عذاب قبر، نکیر و منکر، برزخ و دیگر مسائلی که در قرآن هست یا پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، بیان فرموده و افراد موثق و امین نقل کرده اند، همگی از این قبیل اند.

بنابراین هر نوع شک و رزیدن نسبت به جریان حضرت مهدی، علیه السلام، به همین انکار اصل تصدیق به غیب مربوط می شود. از این رو منکران اعتقاد به مهدی، علیه السلام، برای گریز از اصل ایمان به غیب و دور کردن خودشان از پیامد این باور به ایجاد شک و تردید در صحت اخبار مربوط به آن حضرت و تضعیف اسناد آنها پرداخته اند. روشی که ابن خلدون در فصل ۵۲ تاریخ خود که درباره فاطمیان است در پیش گرفته است. وی روایات مربوط به حضرت مهدی، علیه السلام، را تضعیف کرده و

در عین حال به ظهور آن حضرت در آخرالزمان و صحت برخی از روایات نیز اعتراف کرده است.

شماری از مقلدان هم مانند علی حسین السائح استاد دانشکده الدعوه الاسلامیه در کشور لیبی نیز از ابن خلدون پیروی کرده و در بحث خود با عنوان تراثنا و میزان النقد ضمن پرداختن به مسأله مهدی منتظر به تارهای عنکبوتی که تنیده ابن خلدون درباره عقیده به مهدی، علیه السلام، است دست یازیده اند. غافل از اینکه آنچه را که پایگاهی بزرگ تصور کرده و از آنجا قصد پرواز نموده اند سست ترین پایگاه است.

این مخالفان وقتی دریافتند که نمی توان این همه روایت را که به طرق مختلف جمع آمده و سند بیشتر آنها صحیح است - چنانکه علمای حدیث ثابت کرده اند - کناری نهاد، سعی کردند افسانه های دروغین درباره مهدی، علیه السلام، را دستاویز قرار دهند که یکی از آنها داستان سراسر دروغ سرداب است. داستانی که از نظر معتقدان مهدی، علیه السلام، اصل و اساسی ندارد و علامه امینی - هم این مسأله را بخوبی بررسی کرده و یاوه گویی های مخالفان را درباره موضع شیعه و مراسم منسوب به آنها بافته اند، آشکار کرده است.

در این میان عده ای نیز به تحریک آزمندان و فریفتگان اغراض سیاسی و اجتماعی، پرچمدار اندیشه باطل انکار ولادت مبارک آن حضرت شده اند تا با این کار به مقاصد و بهره مندی های ویژه خود برسند و دیگر تلاشهای مذبحخانه ای که در تقابل حقایق فراوان نمی توانند عرض اندام کنند؛ بویژه در برابر مفهوم احادیث صریح و صحیح.

خلاصه، روش شك آوران چیزی جز اینگونه

توهّمات و مغالطه های ناپسند نیست تا چه رسد که بتوانند با اصول معتبر دینی مقابله کنند.

شاید بی مناسبت نباشد که ضمن بیان این روش سخنان برخی از معاصران مانند احسان الهی ظهیر، بنداری، سائح و شیعه نماهایی را که کورکورانه از آنها تقلید کرده اند، بازگو کنیم.

خلاصه دلایلی که آنها بیان خودشان بدان استناد جسته اند، مسائلی است که در ذیل می آوریم و سپس ادعاهای ایشان را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱. گفته اند: شیعه بعد از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، دچار سرگردانی و اضطراب شد. بویژه درباره تولد امام مهدی، علیه السلام، یعنی محمدبن الحسن؛ زیرا در روایاتی که راجع به آن حضرت از ائمه، علیهم السلام، سوال می شود یک نوع نارسایی و ابهام وجود دارد.

۲. گفته اند: شیعیان در مسأله امامت پس از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، به چهارده گروه منشعب شدند در صورتی که اگر جریان امام مهدی، علیه السلام، مسأله ای روشن و مهم و جزیی از مذهب جعفری بود نبایستی در آن اختلاف می شد تا حدی که به صورت سری و پیچیده باقی بماند.

۳. پنداشته اند روایات مربوط به هویت امام مهدی، علیه السلام، ضعیف، ساختگی و اخلاقی است؛ آنها همچنین روایات مربوط به نام مادر، تاریخ ولادت، جریان ولادت و مسأله غیبت و سفیران آن حضرت را دارای اشکال فرض کرده اند.

یکی از این افراد یاوه سرایی های خود را چنین به پایان می برد که وی امامی را که وجودش از طرف اهل بیت ثابت شده باشد انکار نمی کند اما نسبت به تولد امام دوازدهم شک دارد؛ زیرا به پندار

او دلایل کافی وجود ندارد یا دلایل موجود برای او بسنده نیست.

وی یادآور شده که بعید نمی داند خداوند عمر انسانی را طولانی کند چنانکه عمر نوح پیامبر، علیه السلام، را طولانی کرد، با وجود این که ضرورتی هم نداشت. وی سپس گفته است: در جستجوی دلایلی است تا ثابت کند که خداوند تعالی این کار را نسبت به شخص دیگری انجام داده است، زیرا نمی شود با قیاس و تشبیه به این مسأله معتقد شد! و سپس گفته است: امام صادق، علیه السلام، قیاس را نسبت به امور جزئی رد می کرد تا چه رسد به امور تاریخی و عقیدتی!!

آنچه ذکر شد خلاصه اشکال هایی است که وارد کرده اند. ما در رد این اشکالها و در جواب آنها چنین می گوئیم:

۱. درباره اینکه در هویت حضرت مهدی، علیه السلام، مشکل وجود دارد و اینکه شیعیان دچار سرگردانی شدند؛ باید گفت اگر این سخن آن طور که مخالفان آن را بزرگ نشان داده اند درست باشد خود دلیلی علیه مخالفان است؛ زیرا علت مشخص نکردن هویت امام و تعمدی که در پنهان داشتن این مسأله داشته اند دلیل بر وجود امام است که علت آن ترس از دشمن بوده نه دلیل بر نبودن حضرت، آنچنان که مخالفان پنداشته اند.

امامان شیعه، علیهم السلام - همچنان که در روایات هست - نخواستند صریحا راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، و میلاد مبارکش اظهار نظر کنند، چون می دانستند دشمن سرسختانه در تعقیب اوست و مجدانه در کمین نشسته است.

دشمن، جاسوسان را به هر طرف گسیل داشته و هر حرکتی را زیر نظر گرفته بود تا

به امام دست یابد و خیال خود را راحت کند و این، پس از آن بود که یقین پیدا کرده بودند مهدی، علیه السلام، وجود دارد و می دیدند که امت در انتظار مقدم شریف اوست تا جهان را پر از عدل کند، پس از آنکه پر از ظلم شده باشد.

چگونه می شود امامان، علیهم السلام، تلاش برای حفظ وجود عزیزش نکنند در حالی که حاکمان ستم پیشه در حق اهل بیت و فرزندان رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، آن همه رفتار زشت و نابخردانه روا داشتند؟ آنان را تبعید و زندانی کردند و با تهمت و افترا و سخن چینی های مغرضانه ایشان را به آوارگی و کام مرگ کشانند. این عین تاریخ است و در کتاب مقاتل الطالبین اصفهانی اعجاب انگیزترین وقایع را در این زمینه می توان خواند.

این رخدادها زمانی روی می داد که صاحبان قدرت به روایات صحیح و مستندی که در دست مسلمانان بود آگاهی پیدا کرده بودند؛ روایاتی که درباره مهدی، علیه السلام، بود و او را از اهل بیت طاهرین و نسل فاطمه و از فرزندان حسین، علیهم السلام، به گونه ای مشخص معرفی می کرد و مژده ظهورش را می داد تا زمین را پر از عدل و داد کند.

حاکمان ستمگر پس از آگاهی از این روایات احساس کرده بودند که بزودی کاخهایشان فرو خواهد ریخت و همین احساس بود که باعث شد وقتی قدرت حاکم خبر وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، را می شنود دست به کار شده و مرتکب چنان اعمالی شود. غلبه ترس از حضور امام مهدی، علیه السلام، آنها

را به انجام کارهای عجیبی وا می داشت؛ زیرا اگر آنها به وجود امام دوازدهم حجه ابن الحسن به عنوان امام موعود، علیه السلام، باور نداشتند؛ این برخوردها وجهی نداشت.

آنها این باور را از اخبار متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند، گرفته بودند.

از این رو بود که فوراً به خانه امام عسکری، علیه السلام، شتافتند و برنامه ویژه ای اجرا کردند. یعنی ابتدا به جستجوی وسیع و دقیق پرداختند و سپس همه کنیزکان امام را و زندانی و معاینه کردند.

همه این تلاشها مذبوحانه در راستای دست یافتن به امام بود که البته این کارها از ایشان عجیب نبود؛ زیرا در گذشته نیز حاکمان ستمگر چنین اعمالی انجام داده بودند و قرآن کریم داستان فرعون و تلاش او را برای دست یافتن به موسی پیامبر، علیه السلام، برای ما نقل کرده و اینکه چگونه خداوند موسی، علیه السلام، را از مکر (فرعون) رهایی بخشید.

از آنچه گفته شد علت این که امام صادق، علیه السلام، هویت مهدی، علیه السلام، و ویژگی هایش را پنهان می کرد روشن می شود.

بی تردید اوضاع و احوالی که درباره مسأله وجود حضرت مهدی، علیه السلام، و ولادت ایشان پیش آمده بود همراه با سختگیری ها، نیرنگها و تبلیغات قدرت حاکم همه و همه زمینه ساز حیرت و سرگردانی مردم شده بود و این یک امر طبیعی است که شرایط خاص موجب تحیر شود.

حتی در روایات امامان، علیهم السلام، به وقوع این سرگردانی، فتنه و اختلاف اشاره شده است چنانکه ابن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق.) در کتاب التبصره من الحیره و شیخ نعمانی (م ۳۶۰ ق.) در باب دوازدهم

کتاب الغیبه نقل کرده اند.

۲. می گویند: روایات، ضعیف و ساختگی اند. اما باید دید آیا اینها بین ضعیف و ساختگی فرقی قائل اند یا نه؟ جای این پرسش باقی است که چرا و با چه هدفی ناجوانمردانه مسأله وجود حضرت حجت را که با روایات صحیح ثابت شده است با برخی از روایات درباره حادثه ولادت در هم آمیخته اند؟ زیرا روایات مهدی فقط در کتب شیعه نقل نشده روایان همگی اهل تشیع نبوده اند بلکه کتابهای صحاح، مسانید و جوامع معتبر حدیثی مانند صحیح ابی داود و صحیح البخاری و شرحهای آن و مسند احمد بن حنبل و جامع طبرانی نیز همه اینها را نقل کرده اند، سیوطی (م ۹۱۱ ق.) نیز در کتاب العرف الوردی همه را از طرق مختلف گرد آورده است.

برزنجی (م ۱۱۰۳ ق.) در کتاب الاشاعه و شوکانی (م ۱۲۵۰ ق.) در کتاب التوضیح گفته اند که این روایات متواتر است و از معاصران نیز شیخ منصور علی ناصف در کتاب غایه المأمول این تواتر را نقل کرده است.

در حقیقت این شکاکان ابله، بابخردانه روایاتی را که از نظر همه مسلمانان چه شیعه و چه سنی، صحیح و متواتر است ساختگی و جعلی می دانند و بدینگونه جاهلانه آنچه را که روایان نقل کرده اند اعم از حوادث تاریخی، آرای مذاهب و نامهای خاص همه را زیر سوال می برند.

۳. برخی برای انکار وجود امام مهدی، علیه السلام، و ولادت آن حضرت چنین استدلال کرده اند که شیعیان پس از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، درباره مهدی، اختلاف حاصل کرده و به هفده گروه - به گمان آنها -

تقسیم شده اند و سپس چنین نتیجه گیری کرده اند که این اختلاف و انشعاب دلیل بر نبودن امام است.

بد نیست در همین جا اشاره ای داشته باشیم به اینکه اختلاف نظر درباره یک موضوع یا یک شخص الزاما مستلزم پاک کردن صورت مسأله نیست، چرا که اگر با این منطق استدلال کنیم قطعا هیچ عقیده ای و هیچ دینی وجود نخواهد داشت و سنگ روی سنگ بند نخواهد شد.

اختلاف همیشه و در همه جا وجود داشته و دارد، در اعتقادات، مسائل تاریخی، حوادث روزمره، امور شخصی و حتی امور جزئی، بسیار دیده شده است که یک فرقه به فرقه ها و دسته های گوناگون با جهت گیریها و نظریات مختلف تقسیم شده است؛ مانند: معتزلیان، خوارج، اشعریان و... از این گذشته، روایت مشهوری را اهل حدیث از پیامبر، صلی الله علیه و آله، نقل کرده اند که می فرماید:

امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند.

باید پرسید محور این اختلاف چیست؟ و آیا چون در مسأله اختلاف نظر وجود دارد باید خود مسأله را نفی و انکار کنیم؟! اگر این منطق درست باشد که هیچ عقیده ای باقی نمی ماند و هیچ کاری درست در نمی آید؛ چون در مسائل، اختلاف و انشعاب وجود دارد.

و باز هم باید پرسید که این گروههایی از شیعه که به زعم آنان بعد از وفات امام حسن عسکری، علیه السلام، پیدا شدند، کدامند؟ اسمشان چیست؟ رهبران شان کیان اند؟ و...

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م ۵۴۸ ق.) در کتاب الملل و النحل گفته است:

کسانی که معتقد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام، بودند پس از مرگ وی،

یازده گروه شدند که اسامی آنها معروف نیست ولی ما حرفهای آنها را ذکر می کنیم...

شهرستانی نام این فرقه ها را نمی داند و رهبران آنها را نمی شناسد اما باز هم می گوید یازده فرقه هستند. ولی مقلدان دروغگوی او مانند احسان الهی و پیروانش، تعداد فرقه ها را بدون نام و نشان بیشتر از آن ذکر کرده و حتی یکی از این افراد رسوا تعداد آنها را به هفده گروه رسانده است!!

این فرقه ها همگی ساخته و پرداخته ذهن آنان است، چرا که هیچ یک از این دروغ پردازان نه تنها نامی از رهبران و رجال معروف این هفده فرقه نبرده اند بلکه جرأت نکرده اند، که اشاره ای به زمان و مکان زندگی این گروهها داشته باشند.

در اینجا مناسب است حاشیه ای را که علامه عبدالحسین شرف الدین در کتاب الفصول المهمه درباره این دروغی که شهرستانی در کتابش آورده است نقل می کنیم. وی می نویسد:

ای کاش ایشان حرفهایی را که از این فرقه ها نقل می کند با ذکر نام کتاب یا شخصی مستند می کرد! یا حداقل یکی از مکان هایی را که در آن زندگی می کردند و یا زمانی را که در آن می زیسته اند و یا حتی نام این فرقه ها را ذکر می کرد. شما را به خدا قسم تا کنون دیده اید که گروههایی با هم بجنگند و یا مکتبی را می شناسید که آرا و نظریاتش مورد نقد و بررسی باشد ولی کسی نه زنده از مرده شان خبری نداشته باشد و نام و نشانی از آنها موجود نباشد؟!

گویا اخیرا یکی از

آنها به اشتباه خود پی برده و گفته است:

من امامی را که از اهل بیت، علیهم السلام، باشد و وجودش ثابت شده باشد انکار نمی کنم، البته برای من نسبت به ولادت امام دوازدهم فقط شک حاصل شده است.

او در ادامه مدعی شده که علت این شک در دست نبودن دلایل کافی و یا قانع کننده نبودن دلایل موجود است!!

اما در اینجا این پرسش مطرح است که اینها در جستجوی چه نوع دلیلی هستند؟ آیا دلیلی قوی تر از اتفاق جماعت دانشمندان امت و راویان موثق، در مورد ولادت امام حجه بن الحسن العسکری، علیهما السلام، وجود دارد؟ چون برای اثبات این موارد، هیچ چیز مثل خبر صحیح، شواهد فراوان و وجود قرائن و مویذات عقلی و منطقی، نیست و در این زمینه همه اینها موجود است.

بی مناسبت نیست که در اینجا به آنچه که ثامر العمیدی در جزء اول کتاب خود به نام دفاع عن الکافی اثبات کرده است، اشاره می کنیم. وی ولادت امام و بقای وجود آن حضرت را از طریق روایات و احادیث صحیح و نقل های متواتر تاریخی اثبات کرده و اعترافات و اقرارهای فقیهان، محدثان، مفسران، مورخان، پژوهشگران، ادیبان و نویسندگان اهل سنت و جماعت را درباره ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، آورده است.

نویسنده یادشده از آغاز قرن چهارم هجری شروع کرده و از افرادی مثل رویانی (م ۳۰۷ ق.) در کتاب المسند، سهل بن عبدالله بخاری (م ۳۴۱ ق.) در کتاب سرالسلسله العلویه و خوارزمی (م ۳۸۷ ق.) در کتاب مفاتیح العلوم (چاپ لیدن ۱۸۹۵ م) اسم برده است.

وی اعترافات رجال قرن پنجم تا قرن چهاردهم را نیز

ذکر کرده است.

از آن جمله اند:

- ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ق.) در کتاب الاربعین حدیثاً؛

- یحیی بن سلامه خضفکی شافعی (م ۵۶۸ ق.) در کتاب تذکره الخواص ابن جوزی آمده است؛

- محی الدین بن عربی (م ۶۳۸ ق.) در کتاب الفتوحات المکیه، آنچنان که شعرانی در کتاب الیواقیت نقل کرده است.

- ابوالفداء اسماعیل بن علی (م ۷۳۲ ق.) در کتاب المختصر فی اخبار البشر؛

- ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ق.) در کتاب الفصول المهمه؛

- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق.) در کتاب احیاء المیت؛

- ابن طولون حنفی مورخ دمشق (م ۹۵۳ ق.) در کتاب الائمہ الاثنا عشر؛

- احمد بن یوسف العباس قرمانی حنفی (م ۱۰۱۹ ق.) در کتاب اخبار الدول؛

- شبروای شافعی (م ۱۱۷۱ ق.) در کتاب الاتحاف بحب الاشراف؛

- محمد امین سویدی (م ۱۲۴۶ ق.) در کتاب سبائك الذهب؛

- و بالاخره زرکلی (م ۱۳۹۶ ق.) در کتاب الاعلام.

آیا این همه روایت، نقل قول و شاهد برای اثبات وجود و ولادت یک شخص کافی نیست؟ در غیر این صورت باید در همه رویدادهای گذشته، شخصیت های علمی و تاریخی و آنچه گذشته های دور و نزدیک اتفاق افتاده است شک کنیم. یعنی وضعیتی که در آن هیچ چیز پابرجا نخواهد ماند.

حال باید پرسید: آیا این وضعیت، پژوهشگران تازه به دوران رسیده ای مانند اینها را خوشنود می کند؟

اما اگر بخواهید مساءله را از نظر عقلی مورد بررسی قرار دهید، این کتاب؛ یعنی پژوهشی درباره امام مهدی، علیه السلام، نوشته شهید صدر، رحمه الله علیه، مناسب ترین کتاب است. این کتاب از هر نظر مفید و کامل است و برهانی قاطع و دلیلی

محکم

برای کسانی است که می اندیشند و تعقل می کنند و به گفته ها و بافته های کسانی که به دنبال اهداف خاصی هستند یا مغالطه می کنند مثل ظهیر و بنداری و دیگران توجهی ندارند.

شاید برای نمونه ذکر یکی از مغالطه های آنان، برای آشنا شدن خوانندگان عزیز بد نباشد. اینها می گویند:

بعید می دانیم که خداوند عمر یک انسان را طولانی کند... ولی عقیده به وقوع این مورد، از راه قیاس درست نیست. امام صادق هم قیاس را در فروع جایز نمی دانست، چه رسد به مسائل تاریخی و عقیدتی!

اینان نمی دانند که قیاس در اینگونه موارد جایز است. یعنی در مواردی که انسان راهی برای درک مسأله ندارد از نظر اهل منطق و صاحب نظران قیاس و تشبیه دلیلی معتبر و اسلوبی علمی و منهجی قرآنی است.

خداوند می فرماید:

ویضرب الله الامثال للناس

خدا برای مردم مثلها می آورد...

همچنین سخن منکران معاد را که مسأله ای اعتقادی است نقل می کند و پاسخ می دهد:

و ضرب مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاءها اول مره... در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می زند که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟ بگو: کسی آنها را زنده می کند که در آغاز بیافریده است....

ملاحظه می کنید که این تازه به دوران رسیده ها چگونه از منهج علمی و قرآنی دوری می جویند و فرقی میان قیاس در حکم شرعی که جایز نیست (چون علت حکم شارع، احراز نشده است و نمی شود آن را تعمیم داد) با

قیاسی که در موارد عقلی به کار گرفته می شود و هیچ اشکالی ندارد، نمی گذارند.

خلاصه اینکه کسانی که روش ایجاد شک را پی گرفته اند، هیچ دلیل و برهان و سند علمی یا تاریخی قابل قبول و منطقی برای انکار خود، در دست ندارند. همه اینها گمان، وهم، حدس و فرضیه است که در برابر ادله و برهان های محکم روایی، تاریخی و عقلی رنگ می بازند. همان طور که طرفداران ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، و بقای وجود شریفش اثبات کرده اند.

روایاتی که در زمینه ولادت آن حضرت است و از جهانی نیز با هم اختلاف دارند زیانی به اصل قضیه نمی رساند. مسأله ای است که مخالفان خواسته اند با تمسک بدان به صورتی غیرواقع بینانه از آن بهره جویند و اذهان را نسبت به ولادت مشوش سازند.

تولد آن حضرت مثل همه ولادت ها از راه معمولی که همان شهادت قابل است به اثبات رسیده، آن هم شهادت قابل ای مانند حکیمه دختر امام جواد، علیه السلام، و عمه امام عسکری، علیه السلام، که روایت ایشان با اسناد معتبر صحیح است.

حال اگر در اینجا روایات مختلف باشد چه درباره ازدواج امام حسن عسکری، علیه السلام، با نرجس مادر حضرت مهدی، علیه السلام، یا درباره اسم مادر آن حضرت یا درباره ولادت آن حضرت و مسائل مربوط به آن و یا اختلافی که درباره تاریخ ولادت ایشان هست، هر چه باشد مشهور بنا بر نقل راویان موثق شیعه و سنی این است که ولادت آن حضرت روز پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ ق. اتفاق افتاده است. مادرش نرجس کنیزی بود که نزد

یکی از خواهران امام هادی، علیه السلام، به سر می برد و امام عسکری، علیه السلام، از او خواستگاری و با وی ازدواج می کند. نرجس خاتون از او امام مهدی، علیه السلام، را به دنیا می آورد.

این آن چیزی است که امام عسکری، علیه السلام، با سند صحیح که در آن هیچ خدشه ای نیست، تصریح کرده است.

حضرت امام عسکری، علیه السلام، نیز یاران و شیعیان خود را به آن مولود مبارک بشارت داده و او را به عنوان جانشین و حجت موعود، و امام بعد از خود معرفی کرده است.

شایان ذکر است که روش منکران مسأله حضرت مهدی، علیه السلام، همان است که خاورشناسان برای اشکال تراشی به اعتقادات اسلامی و پیامبری حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، و احکام و مفاهیم قرآنی به کار می بردند.

آربری که خاورشناسان منصفی است درباره این روش می گوید:

در این روش عبارتها را از سیاق خود جدا و سپس تجزیه و تحلیل سطحی می کنند و...

علاوه بر این آنها مغالطه می کنند و از راه و روش بحث دور می افتند.

مثلا ارجاع نادرست به مصادر می دهند یا در نسبت آراء دستکاری کرده و به دروغ متوسل می شوند. گاهی نیز برای به اشتباه انداختن فرد عبارتهای زیادی می آورند و سپس مصادر را در یک جا ذکر می کنند.

از همه بدتر اینکه آنان - با سطحی نگری خاص خود - فهم ساده خود، از برخی مسائل را همان رأی و نظری می دانند که آن مذهب یا جماعت دارند و سپس برای اینکه حرف خود را به کرسی بنشانند تلاش می کنند تا

شواهدی گرد آورند و آن را بزور با عقاید خود تطبیق دهند. در حالی که نه آن مذهب چنین گفته و نه حرف قابل قبولی است.

باز هم بر خود لازم می دانم مسأله مهمی را که علامه محمدتقی حکیم در کتاب خود به نام اصول العامه للفقہ المقارن آورده است، یادآوری کنم؛ ایشان نوشته اند:

مجتهدان شیعه اجازه نمی دهند یک رأی که مولود اجتهاد شخصی است به عنوان کل مذهب، نسبت داده شود. خواه این نظر فقهی یا اصولی و یا حدیثی باشد؛ هر مجتهدی مسؤول نظر خود است و آنچه از ضروریات مذهب است، نسبت آن - به صورت مطلق - درست است.

از این رو عمومیت بخشیدن به یک نظر اجتهادی تا مورد قبول عمومی نباشد و مشهور نشود، سخن گزافی است.

در زمینه های دیگر هم، چنین است. مثلاً یکی از مفسران یا اخباریان نظر خاصی قائل شود یا به روایت خاصی استناد کند یا نظریات خاصی داشته باشد و یا حتی اگر نظریه ای را پایه و اساس قرار دهد درست نیست که به کل مذهب یا جماعت نسبت داده شود، منطقی و صحیح این است که فقط به خود او نسبت داده شود و این نسبت بدین معناست که وی بر روایت خاصی متکی بوده است و نیز ضرورت دارد روش خاص روایی شان هم در نظر گرفته شود.

در این صورت بر پژوهشگر لازم است از مجموع آرای فقها و علما، رأی مذهب را به دست آورد؛ رأیی که از طریق روش عمومی فقها در پذیرش اخبار و روایات به دست آمده باشد. همچنین لازم است که به آنچه در نزد

علما، مصادر اصلی و اساسی شمرده می شود مراجعه کند.

بدون توجه به این ملاحظات مهم، پژوهشگران در ورطه ای از اشتباهات و گزافه گویی خواهند افتاد و در نتیجه از سوء قصد و تلاش در ایجاد اخلال و وسوسه گری مبرا نخواهند بود. همان کاری که دائما گذشتگان ایشان مانند خاورشناسان و دشمنان اسلام یا کسانی که نسبت به اهل بیت، علیهم السلام، و مکتب اصیل ایشان کنیه دارند، انجام داده اند. همان کاری که احسان الهی ظهیر، جهان، بنداری و دیگران در گذشته و حال کرده اند.

پس از اثبات مسأله ولادت و وجود مبارک حضرت مهدی، علیه السلام، مطلب دیگری درباره آن حضرت باقی می ماند که همان ادامه و استمرار وجود مبارک ایشان از زمان غیبت صغری تا قطع نمایندگی و وقوع غیبت کبری است که خواننده گرامی و پژوهشگر جوینده حق، مطلوب خود را در این زمینه در نوشته صدر، قدس سره، می یابد. وی موضوع را بخوبی توضیح داده و به قدری ادله عقلی، منطقی و علمی ذکر کرده اند که تشنگان را سیراب می کند و همه اوهام و افسون شک آوران را ذهن ها می زداید.

۲- روش موافقان

شهید صدر درباره روش موافقان متذکر این نکته است که آنان برای اثبات نظر خود از دو روش استفاده کرده اند:

الف) روش روایی

کسانی که در گذشته و حال درباره حضرت مهدی، علیه السلام، مطلب نوشته اند بسیارند. برخی کتابی مستقل نگاشته و برخی یک فصل یا چند فصل کتاب خود را به آن اختصاص داده اند.

عبدالمحسن عباد در پژوهش خود در مجله الجامعه السلامیه که در مدینه منوره منتشر می شود بیش از

ده تن از مؤلفان بزرگ اهل سنت را در این زمینه بر می شمارد از جمله: حافظ ابونعیم، سیوطی، حافظ ابن کثیر، علی متقی هندی، صاحب کتاب کنزالعمال، ابن حجر مکی در کتاب القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، مرعی بن یوسف حنبلی در کتاب فوائدالفکر فی ظهورالمهدی المنتظر (به نقل از سفارینی در کتاب لوامع الانوار البهیة، قاضی محمد ابن علی شوکانی در کتاب التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح و دیگران.

همچنین در میان شیعیان دهها کتاب و رساله در گذشته و حال انتشار یافته است. از جمله کتابهای جدید چنین است: منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر از شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب از شیخ علی یزدی حائری، المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنه و الامامیه از شیخ نجم الدین عسکری و الامام المهدی از علی محمد علی دخیل، که کتابی بسیار جالب است.

این دسته از عالمان در برابر منکران بیشتر به ادله نقلی تکیه کرده و صحت احادیث مهدی را از طریق اهل سنت و شیعه، اثبات کرده اند و همچنین تعدد طرق روایت و کثرت راویان از صحابه و تابعین و تابعین تابعین (از همه فرقه ها و مذاهب اسلامی) را یاد آور شده اند.

شیخ عبدالمحسن عباد نقل کرده است که راویان حدیث مهدی از صحابه بیست و شش تن هستند. و ائمه (اهل سنت) که احادیث و روایات مهدی را آورده اند؛ شمارشان به سی و هشت تن می رسد که نامهای ایشان را ذکر می کند که نامهای ایشان را ذکر می کند و برخی از آنها عبارتند از: ابوداود

در سنن، ترمذی در جامع، نسائی در سنن، احمد در مسند، ابویکر بن شیبه در المصنف، حافظ ابونعیم در حلیه الاولیا و در کتاب المهدی، طبرانی در المعجم الکبیر و در المعجم الاوسط ابن عساکر در تاریخ خود، ابویعلی موصلی در مسند، ابن جریر در تهذیب الآثار، بیهقی در دلائل النبوه، ابن سعد در الطبقات الکبری و...

در اینجا می خواهیم از احمد امین و کسانی که از او تبعیت کرده اند پرسیم: آیا افرادی همانند این ائمه که از محدثان و راویان معتبر هستند و امت، ایشان را قبول دارد و در نقل اخبار صحیح به ایشان اعتماد است امت و علمای بزرگ و محققان و صاحبان صحاح و مسانید، تا این حد به اسطوره اهمیت دهند؟!

این گستاخی که با ساده ترین قواعد ذوقی، منطقی، علمی و اخلاقی در تضاد است برای چیست؟

آیا این وسوسه گری ها نشان از هوسرانی ندارد و یا راه افتادن دنبال تحریکات وهابیان، نیست؟

علمای پیشین و حاضر همگی تواتر احادیث مهدی را اثبات کرده اند تا راه را برای شک آوران و توجیه گران ببندند؛ مانند: شوکانی (م ۱۲۵۰ ق.) در رساله اش به نام التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی و الدجال و المسیح و برزنجی (م ۱۱۰۳ ق.) در کتاب الاشاعه لاشراط الساعه.

شیخ عبدالمحسن عباد نیز در پژوهش خود در مجله الجامعه الاسلامیه افراد دیگری را ذکر می کند از جمله:

حافظ آبری سجزی (م ۳۶۳ ق.)، شیخ محمد سفارینی (م ۱۱۸۸ ق.) در کتاب خود لوامع الانوارالبهیه و شیخ صدیق حسن قنوجی (م ۱۳۰۷ ق.).

و از متأخران که تواتر احادیث مهدی را نقل کرده اند،

شیخ محمد بن جعفر کتانی (م ۱۳۴۵ ق.) است در کتاب نظم المتناثر من الحدیث المتواتر.

علما افزون بر نقل روایات، به ادعاهای مخالفان پرداخته و به اشکالات و خدشه های ایشان نسبت به روایات، جواب های محکم و متین داده اند. باید گفت مهمترین پژوهشهای جدید عبارتند از:

الف) پژوهشی از عبدالمحسن عباد - استاد دانشگاه و از علمای اهل سنت - این اثر که البته اشتباهاتی نیز دارد مباحث زیر را مطرح کرده است:

۱. به صورت گسترده نام صحابه ای که احادیث حضرت مهدی را از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل کرده اند، گرد آورده و بیست و شش تن را نام می برد.

۲. اسامی ائمه ای که احادیث مهدی را گرد آورده اند برشمرده و سی و هشت تن را ذکر می کند.

۳. نام علمایی که تألیفی جداگانه درباره مهدی دارند آورده و ده تن را نام برده است.

۴. نام برخی از علما که تواتر احادیث مهدی را نقل کرده اند، آورده است.

۵. روایاتی را که اندک رابطه ای با مهدی دارد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است ذکر می کند.

۶. برخی احادیث را که در غیر صحیحین از سنن و مسانید آمده است، می آورد.

۷. نام علمایی را می برد که به احادیث مهدی استدلال کرده و به مفاد آن پای بند بوده اند.

سپس به جنگ منکران احادیث مهدی و کسانی که درباره آن حضرت شک می ورزند همانند ابن خلدون می رود و اشکالات زیادی به او می گیرد و ثابت می کند که وی آشنایی با این مسائل نداشته است.

همچنین از استاد محقق احمد شاکر که مسند

احمدبن حنبل را بررسی کرده و احادیثش را تبیین کرده است، نقل می کند که گفته است:

ابن خلدون مسأله ای را پی گیری کرده که درباره آن نبوده است و در فصلی که درباره مهدی گشوده مرتکب اشتباهات فاحشی شده است....

در نهایت (این محقق) بدین جا رسیده که مهدی حقیقتی است ثابت و غیرقابل شک.

ب) تحقیق دوم از پژوهشگر و محقق، ثامر العمیدی است، ایشان روشی را که علمای بزرگ در این مسیر پیموده اند، به کار برده است و به صورت کامل و گسترده مسأله را تحقیق کرده است.

این پژوهشگر فاضل، توانسته است مطالب را دسته بندی کند و همه مسائل را بخوبی بررسی و سپس توضیح دهد، و آنها را به صورت روش علمی صحیح درآورد.

این پژوهش، صفحات ۱۷۱ تا ۶۱۱ جلد اول کتاب ارزشمند دفاع عن الکافی را در بر می گیرد. این کتاب از انتشارات مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه در سال ۱۹۹۵ م. است.

از مهمترین چیزهایی که با روش علمی بدان پرداخته است چنین است:

۱. بررسی نظریه اعتقاد به مهدی؛

۲. رد سخنان ابن خلدون در تضعیف روایات مهدی، علیه السلام؛

۳. نقل بیش از پنجاه و هشت مورد گواهی نسبت به صحت احادیث مهدی، علیه السلام، یا تواتر آن؛

۴. ذکر منکران ولادت مهدی، علیه السلام؛

۵. ذکر ادله فراوان و محکم و اعترافات از طرف اهل سنت از ابتدای قرن چهارم هجری تا حال نسبت به ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، و وجود شریفش؛

۶. و در آخر بحث جالب او درباره دروغ سرداب و دیگر دروغها.

این دو کار پژوهشی نمونه های جدیدی هستند از تحقیقاتی که به روش گذشتگان عمل کرده اند و

گرچه در این مورد، دهها تحقیق از دانشمندان برجسته وجود دارد که در این زمینه بسیار خوب کار کرده اند.

گفتار اول:...

متأسفانه در متنی که در دسترس ما بود این فصل موجود نبود...

گفتار دوم: اعجاز و عمر طولانی

دانستیم که عمر طولانی از نظر علم، ممکن است. حال اگر فرض کنیم از نظر علم امکان نداشته باشد و قانون پیری و شکستگی قانونی حتمی باشد که بشریت هرگز نتواند آن را تغییر دهد، در این صورت چه می شود؟

باید گفت: در این صورت طول عمر افرادی چون نوح و مهدی که قرن‌ها بر خلاف قوانین طبیعی که در علم جدید به اثبات رسیده است زنده مانده اند از موارد اعجاز محسوب می گردد.

معجزه، در مقطع خاصی قانون طبیعت را از کار می اندازد تا زندگی شخصی را که رسالت به وجود او بستگی دارد حفظ کند.

معجزه طول عمر از نظر یک مسلمان که عقیده خود را از قرآن و سنت برگرفته است دور از انتظار و منحصر به فرد نیست. مثلاً قانون طبیعت این است که جسمی که حرارت بیشتری دارد در جسمی که حرارت کمتری دارد اثر می گذارد تا جایی که هر دو یکسان شوند و قاطعیت این قانون از قانون پیری هم بیشتر است؛ در حالی که می دانیم این قانون برای حفظ زندگی حضرت ابراهیم، علیه السلام، از تأثیر افتاد زیرا تنها راه برای نگهداری او بود؛ وقتی آن حضرت به آتش در افتاد وحی آمد:

یا نار کونی بردا و سلاما

ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش!

و ابراهیم سالم بدون هیچ گزندی از آتش بیرون آمد!

و همچنین است دیگر قوانین طبیعی که برای شماری از پیامبران و حجتهای الهی در روی زمین از کار افتاد؛ دریا برای موسی شکافته شد؛ رومیان تصور کردند عیسی را دستگیر کرده

اند در حالی که اشتباه می کردند؛ پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، در حالی که گروه زیادی از قریش خانه اش را در محاصره داشتند و ساعتها در کمین او بودند، از خانه بیرون آمد و از میان آنان گذشت در حالی که خداوند وی را از دید آنان پنهان داشت.

در همه این نمونه ها قانون طبیعت برای حمایت و حفاظت یک شخص از کار می افتد؛ زیرا حکمت الهی اقتضای زنده ماندن او را داشته است و قانون پیری هم می تواند در زمره یکی از این نمونه ها باشد.

شاید بتوان از آنچه تا به حال اتفاق افتاده یک نتیجه کلی به دست آورد و آن اینکه: هر وقت حفظ جان حجتی الهی در روی زمین نیاز به تعطیل قانونی طبیعی داشته باشد و هر گاه ادامه زندگی آن شخصیت برای انجام یک طرح مهم، ضروری باشد در این هنگام لطف الهی باعث می شود که آن قانون طبیعی موقتا از کار بیفتد ولی وقتی شخصیتی وظیفه الهی خود را به انجام رساند، مطابق قوانین طبیعی می میرد و یا به شهادت می رسد.

در اینجا هم، ما با یک سؤال روبرو می شویم و آن اینکه چگونه ممکن است یک قانون از کار بیفتد؟ (۹۴) چگونه می شود پیوند حتمی و ضروری میان پدیده ها گسسته شود؟ آیا این با علم تناقض ندارد؟ علمی که قوانین طبیعی را کشف و بر اساس آزمایش و استقرای منطقی، پیوندهای ضروری آن را شناسایی کرده است.

در جواب باید گفت که خود علم با عقب نشینی از اندیشه ضروری بودن قوانین طبیعی به این پرسش،

پاسخ داده است.

توضیح اینکه، علم بر اساس آزمایش و مشاهدات، قوانین طبیعی را کشف می کند؛ هر گاه پدیده ای طبیعی همیشه دنبال پدیده ای بیاید از این پیوستگی به یک قانون کلی پی می بریم و آن اینکه هر جا آن پدیده اولی پیدا شد دنبالش پدیده دومی می آید. ولی علم نمی گوید بایستی میان آن دو پدیده، یک وابستگی ذاتی حتمی وجود داشته باشد که از ژرفای آنها سرچشمه گرفته است؛ زیرا حتمیت و ضرورت، یک حالت غیبی است که وسایل آزمایشگاهی و علمی نمی تواند آن را اثبات کند. از این رو منطق علم جدید تأکید می کند که قانون طبیعی - آنگونه که علم تعریف می کند - سخن از ارتباط و علاقه حتمی ندارد بلکه سخن از مقارنه دائمی میان دو پدیده دارد. پس اگر معجزه آمد و این دو پدیده طبیعی را از هم جدا کرد چنین چیزی هرگز گسستن یک رابطه ضروری و حتمی نیست.

حقیقت این است که معجزه به معنی دینی کلمه در پرتو منطق علم جدید بیش از آنچه نقطه نظر علم قدیم بود، قابل فهم شده است، زیرا دیدگاه گذشتگان این بود که هر پدیده ای اگر با پدیده دیگر مقارنه داشت، رابطه آن دو ناگسستگی است و معنایش این بود که محال است یکی از دیگری جدا شود. ولی در منطق علم روز این رابطه به قانون مقارنه یا قانون تابع شایع تعبیر می شود. بدون اینکه رابطه غیبی و حتمی میان آن دو لازم شمرده شود.

با این دید معجزه یک حالت استثنایی برای این عموم می گردد بدون اینکه با یک ضرورت،

اصطکاک پیدا کند یا منجر به یک امر محال و نشدنی گردد.

و ما بنابر آنچه به عنوان اساس استقراء در منطق پذیرفته ایم با نظر علم جدید موافقیم و می گوییم: استقراء دلیلی بر رابطه ضروری میان دو پدیده اقامه نمی کند بلکه تنها دلالت بر وجود یک تفسیر مشترک در تقارن دائمی و تعاقب دائمی میان دو پدیده دارد و همانطور که می شود این تفسیر مشترک را بر اساس حکمتی فرض کرد که باعث شده نظم آفرین جهان، رابطه مستمری میان پدیده های خاصی برقرار کرده باشد. و همین حکمت احیانا ممکن است خود، دعوت به استثنا کند که در این صورت معجزه رخ می دهد.

گفتار سوم: اصرار بر رهبری این شخص که نتیجه اش تعطیلی قوانین طبیعی است، چرا؟

در اینجا به طرح پرسش دوم می پردازیم که می گوید: علت اینهمه اصرار از جانب خداوند متعال نسبت به این شخص خاص چیست که برای طولانی کردن عمر او قوانین طبیعی از کار بیفتد؟ چرا رهبری آینده به کسی واگذار نمی شود که مولود آینده باشد و اتفاقات و پیشامدهای مهم روز موعود، او را بسازد و سپس به میدان آمده و نقش خود را ایفا کند؟ به عبارت دیگر فایده این غیبت طولانی چیست؟

بسیاری از کسانی که این را می پرسند نمی خواهند یک جواب تعبدی بشنوند. البته ما معتقدیم که دوازده امام یک مجموعه منحصر به فرد است که تعویض هیچ یک از مهره های آن به هیچ وجه امکان ندارد ولی این افراد می خواهند برای این دیدگاه یک توجیه جامعه شناختی بر اساس حقایق محسوس داشته باشند که خود آن انقلاب بزرگ و فراورده های شدنی آن را تبیین کند.

بر این

اساس موقتا از معتقدات خود نسبت به امامان معصوم چشم می پوشیم و این پرسش را مطرح می کنیم که: آیا ما می توانیم نسبت به تغییر مورد نظر از طریق بررسی سنتهای اجتماعی و تجربیات زندگی، چنین نتیجه بگیریم که یکی از عوامل پیروزی و موفقیت رهبر منتظر، همین عمر طولانی است؟ جواب ما مثبت است به چند دلیل، از جمله اینکه: ایجاد یک دگرگونی بنیادین می طلبد که رهبری آن در دست انسانی فوق العاده از نظر روحی باشد؛ با شناختی کامل از تواناییها و برتریهای مکتب خود و آگاهی ژرف از ضعف نظام هایی که بایستی منهدم کند و تمدنی نو بر ویرانه آن بسازد.

به هر مقدار که جان و دل رهبر نظم نوین جهانی از ابتدال و پوچی تمدنی که به جنگش برخاسته، آگاه باشد و بداند که آن تمدن تنها یک نقطه کوچک نسبت به خط طولانی تمدن انسانی است، به همان مقدار از نظر روحی قدرت بیشتری برای رو در رویی و پایداری می یابد و آنقدر می جنگد تا پیروزی را به دست آورد.

روشن است که مقدار لازم این روان شناختی با حجم دگرگونی مورد نظر و با تمدنی که باید واژگون شود، تناسب دارد. این درگیریها هر چه با نظامهای بزرگتر و تمدنهای کهن تر باشد، شناخت فراگیر تری را می طلبد.

و چون در روز موعود مقرر است که جهان پر از ظلم و ستم با همه زرق و برق و جلوه های رنگارنگش زیر و زبر شود، طبیعی است که باید دنبال شخصی بود که یک تنه از همه جهان فراتر بوده؛ و مولود تمدنی

نباشد که می خواهد آن را دگرگون و کاخ عدل را بر ویرانه آن بسازد؛ زیرا کسی که در سایه یک تمدن کهن و ریشه دار که همه جهان تحت تأثیر سیطره ارزشی آن است بزرگ شود در مقابل آن تمدن احساس کوچکی می کند، دلیل آن هم این است که آن فرد از وقتی که چشم به جهان می گشاید و از هنگامی که پرورش می یابد تا زمانی که بزرگ می شود همواره حاکمیت آن تمدن را می بیند و به هر جا نگاه می اندازد جز جلوه های رنگارنگ آن را نمی بیند.

و بالعکس کسی که با تاریخ زندگی کرده و پیش از آنکه این تمدن شکل بگیرد حضور داشته و همه تمدنهای بزرگ و فروپاشی آنان را یکی پس از دیگری با چشمان خود دیده باشد، نه اینکه فقط تاریخ را خوانده باشد؛ تمدنی را دیده است که بایستی آخرین پرده از داستان زندگی انسان قبل روز موعود را به نمایش بگذارد. در واقع چنین کسی این تمدن را پیش از پیدایش و قبل از جوانه زدن دیده و سپس شاهد پیدایش و ظهور و بروز آن بوده، تا اینکه به مرحله رشد رسیده و بالاخره زمانی که کاملاً شکوفا گشته و بتدریج بر همه مقدرات جهان سیطره پیدا کرده است.

در حقیقت شخصی که همه این مراحل را با زیرکی و آگاهی کامل پشت سر گذاشته به این غول وحشتناک - که در صدد از پای درآوردن آن است - از آن زاویه تاریخی که با چشمان خود دیده است می نگرد، نه اینکه فقط به کتابهای تاریخی مراجعه کرده

و یا به عنوان یک سرنوشت محتوم آن را پذیرفته باشد. چنین شخصی قطعاً دیدگاهش همانند دیدگاه روسو نخواهد بود که درباره او می گویند: حتی تصور این که فرانسه روزی بدون شاه باشد او را دچار ترس و وحشت می کرد. با این که او در جهان اندیشه و فلسفه از بزرگترین مبلغان و داعیان دگرگونی سیاست حاکم بود. و این بدان علت بود که روسو در فضای پادشاهی پرورش یافته بود و در طول زندگی در جو پادشاهی تنفس می کرد.

ولی شخصی که در همه تاریخ حضور داشته، خود دارای ابهت تاریخ و قدرت تاریخ است و کاملاً می داند که آنچه اینک حاکمیت دارد، گوشه ای از تاریخ و قدرت تاریخ است که با زمینه های خاصی به وجود آمده است و با گذشت زمان و زمینه های جدید از میان خواهد رفت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند؛ چنان که در گذشته نزدیک یا دور اصلاً وجود نداشت. وانگهی عمر تمدنها هر چند طول بکشد نسبت به عمر طولانی تاریخ چند روزی بیش نیست.

اجازه بدهید سؤال بکنم، آیا سوره کهف و سرگذشت جوانانی را که به خدای خود ایمان آوردند و خداوند بر هدایتشان افزود خوانده اید؟

جوانانی که با نظامی بت پرست و خودکامه مواجه بودند که صدای توحید را در گلو خفه می کرد و نمی گذاشت در صف متحد شرک، خللی وارد آید. جوانانی که نفس در سینه آنان تنگ شد و ناامیدی بدیشان روی آورد و همه درها را به روی خود بسته یافتند؛ وقتی چنین دیدند به غاری پناه بردند و از خداوند برای مشکل

خود چاره خواستند. برای این جوانان بسیار سنگین بود که باطل حاکم باشد و حق محکوم، و ستمگران هر کسی را که قلبش برای حق می تپید، نابود سازند.

آیا می دانید خداوند با ایشان چه کرد؟ خداوند آنان را سیصد و نه سال در آن غار خواب کرد و سپس از خواب برانگیخت و به صحنه زندگی بازگرداند در حالی که آن نظام بیدادگر سقوط کرده و به زباله دان تاریخ سپرده شده بود و دیگر هیچ قدرتی نداشت.

چرا خداوند چنین کرد؟ برای این که آن جوانان برومند، فروپاشی حکومت باطل را با چشم خود ببینند. همان حکومتی که سیطره و وجودش برای آنان بسیار بزرگ و مهم می نمود. اینک با چشمان خود پایان کار آن نابکاران را می دیدند تا در نظرشان قدرت و تواناییهای ستمکاران تاریخ، کوچک و حقیر جلوه کند.

اگر اصحاب کهف به خاطر آن اتفاق نادر که در سیصد سال به زندگی شان افزود، توانستند بروشنی همه چیز را ببینند و روحیه ای برتر یابند پس برای آن امام منتظر، در تمام عمر طولانی اش چنین اتفاقی حاصل بوده است و به او امکان می داده که حرکت این انسان سترگ را از آغاز تا کنون ببیند.

گذشته از این، تجربه ای که از همراهی با تمدنها حاصل می شود و حضور شخصی در حرکت ها و دگرگونیهای تاریخی اثر شگرفی در آمادگی فکری و کارایی رهبر برای روز موعود دارد و باعث می شود همه رفتارهای کاربردی دیگران را با تمام نقطه های قوت و ضعف و خطا و صواب بشناسد و با کمال آگاهی و شناخت نسبت به

عوامل و اسباب و جهت گیریهای تاریخی، دست به اصلاح جامعه بزند.

البته این انقلاب بزرگی که اجرای آن بر دوش امام منتظر گذاشته شده بر پایه و بنیاد اسلام است و طبیعی است که رهبری آن بایستی به مصادر و منابع نخستین اسلام کاملاً نزدیک باشد و شخصیت او به طور کامل و مستقل شکل گرفته و از تأثیرات تمدنی که می خواهد با آن بجنگد به دور باشد.

اما کسی که در دامن آن تمدن به دنیا آمده، پرورش یافته و افکارش در چارچوب آن رشد کرده است، قطعاً نمی تواند به دور از رسوبات و نوع تفکر آن تمدن باشد، اگر چه خود جریان دگرگون سازی آن تمدن را رهبری کند.

پس برای این که تأثیر ناپذیری چنین رهبری از آن تمدن، تضمین گردد، لازم است شخصیت او در آن مرحله تمدنی پیشین که از نظر روح کلی و مبدا پیدایش به آن تمدن که قرار است در روز موعود به رهبری او تحقق یابد، نزدیکتر است، به گونه ای کامل شکل گرفته باشد.

گفتار چهارم: شایستگیهای رهبر منتظر چگونه به کمال رسید؟

اینکه به پرسش سوم می رسیم که می گوید: شایستگیهای آن رهبر منتظر چگونه به کمال رسید (و آماده رهبری شد)، با اینکه او و پدرش، امام عسکری، علیه السلام، را بیشتر از پنج سال همراهی نکرد و می دانیم که پنج سالگی دوران طفولیت است و هرگز برای رشد شخصیتی یک رهبر کافی نیست؛ پس چه زمینه هایی در تکامل وی، نقش داشته است؟

جواب این است که: آن حضرت پس از رحلت پدر، جانشین وی در امامت و رهبری شد و این بدان معنا است که ایشان همه ویژگیهای

فکری و روحی یک امام را در همان اوان کودکی دارا بوده است.

امامت زودرس هم رخدادی سابقه دار است؛ چند تن از پدران آن حضرت نیز چنین بوده اند، مانند امام محمدبن علی جواد، علیه السلام، که در سن هشت سالگی و امام علی بن محمد هادی، علیه السلام، که در نه سالگی به امامت رسیدند.

ولی این پدیده در حضرت مهدی، علیه السلام، به اوج خود می رسد و می بینیم که در پنج سالگی به امامت رسیده است. دلیل اینکه ما این پدیده را یک واقعیت تاریخی می نامیم این است که این امر در رابطه با برخی از پدران آن حضرت، یک واقعیت ملموس و عینی بوده است، مسلمانان آن را درک کرده و با آن زندگی کرده اند و هیچ چیز برای اثبات یک واقعیت، بهتر از وقوع آن در میان یک جمعیت نیست.

توضیح این مسأله نیاز به بیان چند نکته دارد:

الف) امامت یک پایگاه سلطنتی نبود که با وراثت از پدر به پسر برسد و نظام حاکم از آن پشتیبانی کند؛ همانند خلافت فاطمیان و عباسیان؛ بلکه امام از راه نفوذ فکری و اثر معنوی در میان نهادهای مردمی، حمایت گسترده ایشان را به دست می آورد به گونه ای که مردم کسی را جز امام، لایق رهبری اسلام نمی دانستند.

ب) این نهاد مردمی از همان صدر اسلام، تشکیل شده بود ولی در عهد امام باقر و امام صادق، علیهما السلام، بیشتر شکوفا و گسترده گشت. مدرسه ای که این دو امام درون پایگاهها تشکیل دادند، موج فکری وسیعی را در جهان

اسلام ایجاد کرد. صدها فقیه، متکلم، مفسر و دیگر دانشمندان اسلام شناس

و انسان شناس در این مدرسه مشغول بودند به گونه ای که یکی از راویان آن زمان (حسن بن علی و شاء) می گوید:

روزی من وارد مسجد کوفه شدم و دیدم نهصد دانشمند در آنجا گرد آمده و همگی از امام صادق، علیه السلام، روایت می کنند!

ج) از نظر این مدرسه و نهادهای مردمی وابسته به آن، شرایط صلاحیت برای امامت بسیار سخت بود؛ زیرا معتقد بودند کسی لیاقت رهبری دارد که از همه علمای معاصر عالم تر و داناتر باشد و گرنه او امام نخواهد بود.

د) در راه این عقیده، بسیاری از مردم جان خویش را فدا کردند و قربانیهای فراوان دادند. خلفای آن زمان این مکتب را - لاقبل از نظر فکری - دشمن خویش می دانستند و در طول تاریخ، به آزار و اذیت، زندان، شکنجه و قتل آنان پرداختند و صدها تن در سیاهچالها با مرگ روبرو شدند. این قرائن و شواهد نشان می دهد که عقیده استوار بسیار گران تمام می شد در حالی که آنان هیچ محرکی جز عقیده استوار و نیت پاک نداشتند.

ه) امامانی که این توده های مردمی، رهبری شان را گردن نهاده بودند هرگز از مردم جدا نبودند و همچون شاهان در کاخهای بلند، پنهان نمی شدند بلکه همیشه در کنار مردم و در میان مردم زندگی می کردند؛ مگر زمانی که از طرف حاکمان، زندانی یا تبعید می گشتند.

این حقیقت را ما از ارتباط بسیاری از راویان و محدثان با آنان، از مکاتباتی که با معاصران خود داشته اند، از دیدارها و مسافرت هایی که داشته اند و بالاخره از نمایندگان که به اطراف و اکناف

جهان اسلام می فرستاده اند، برداشت می کنیم. شیعیان و پیروان به حضور آنان می رسیدند و برای انجام مناسک حج به مکه می رفتند و یا در مدینه منوره به زیارت امام خود می شتافتند.

همه اینها حکایت از ارتباط پیوسته میان امام و پیروانش از هر طبقه در سراسر جهان آن روز می کند.

و) دستگاه خلافت به ائمه، علیهم السلام، و رهبری معنوی و فکری ایشان به عنوان یک خطر بزرگ، می نگریست و بر این اساس همه تلاش خود را در راه نابودی این رهبری به کار می برد و از هیچ آزاری رویگردان نبود و برای حفظ موجودیت خویش، گاه سنگدلی و قساوت را به تمام معنا به نمایش می گذاشت. دستگیری، اسارت و تبعید امامان، علیهم السلام، همیشگی بود، با این که این کارها اثر نامطلوبی در روحیه مسلمانان بویژه دوستان ائمه می گذاشت و بسیار آزرده خاطر می گشتند.

حال اگر این شش نکته مهم تاریخی و واقعی را در نظر بگیریم، چنین نتیجه می دهد که امامت خردسال، یک توهم نبوده بلکه واقعیت داشته است؛ زیرا امام خردسال که پا به صحنه می گذارد و خود را رهبر فکری و معنوی مسلمانان معرفی می کند و توده وسیعی به رهبری و ولایت او گردن می نهند، مسلماً بایستی از دانش و شناخت و جهان بینی، بهره فراوان داشته باشد و در فقه، تفسیر، کلام، و دیگر علوم، سرآمد روزگار خویش باشد و گرنه هرگز امکان ندارد از حمایت‌های مردمی برخوردار گردد. با توجه به این که امامان شیعه در موقعیتی بودند که مردم می توانستند با آنان بجوشند و

هر کسی می توانست از زندگی شخصی و مقام علمی - فرهنگی آنان باخبر باشد.

آیا می شود کودکی، مدعی امامت باشد و با این نام، پرچم اسلام را در دست گیرد و در معرض دید و شنود توده های مردمی باشد، به او ایمان بیاورند و در راه ایمان، تاوان سنگینی پردازند و زندگی و امنیت خود را فدا کنند؛ بدون آنکه حتی به خود زحمت دهند که صلاحیت این کودک را برای امامت، بررسی کنند و یا شگفتی و اهمیت این مسأله، آنان را به فکر و کنکاش و اندازد؟!

فرض می کنیم مردم برای کشف حقیقت حرکت نکردند، آیا می شود روزها، ماهها و بلکه سالها بگذرد و علی رغم برخوردهای طبیعی و همیشگی میان امام و مردم، حقیقت آشکار نگردد؟! آیا باور کردنی است که امام از نظر دانش و اندیشه یک کودک باشد و در این رابطه طولانی، حقیقت پنهان بماند؟!

یا اگر فرض کنیم برای طرفداران امامت، امکان کشف حقیقت نبود، چرا حکومت وقت، سکوت کرد؟ اگر می توانست چرا افشاگری نکرد؟ قطعاً برای حکومت خیلی آسان بود، امام خردسالی را که از نظر فکری و فرهنگی کودک است، رسوا سازد و براحتی می توانست واقعیت را برای پیروان او و دیگران آشکار کند و بی کفایتی او را برای رهبری به اثبات رساند.

اگر افشاگری نسبت به بی کفایتی فردی در سنین چهل - پنجاه سالگی که با فرهنگ و آداب روز آشناست، مشکل باشد؛ هرگز، اعلان بی کفایتی یک کودک معمولی هرچند باهوش و زیرک باشد، مشکل نیست آن هم امامتی که شیعه امامی به رسمیت می شناسد و شرطهای سختی

را برای آن لازم می‌داند. این کار بمراتب از روشهای خشن دیگر که به نابودی بسیاری از مردم منجر می‌گشت، برای حکومت آسانتر بود.

تنها توجیه علت سکوت حکومت‌های معاصر و عدم استفاده از این برگ برنده این است که می‌دانسته‌اند امامت خردسال، پدیده‌ای واقعی بوده و ساختگی نیست.

حقیقت این است که حکومتها تلاش می‌کردند این برگ را رو کنند ولی فوراً متوجه می‌شدند که نمی‌توانند و تاریخ برای ما از این تلاشها و شکست‌ها سخن گفته است. ولی هرگز در جایی نگفته است که امام خردسال، متزلزل گشته و در تنگنا قرار گرفته و یا مردم اعتماد خود را نسبت به او از دست داده‌اند.

و این معنای همان حرف ماست که امامت خردسال در زندگی امامان شیعه، رخدادی واقعی به حساب می‌آمده و هرگز یک فرضیه خشک و خالی نبوده است؛ و این پدیده ریشه در میراث آسمانی دارد، میراثی که از کرانه‌های رسالت الهی سرچشمه می‌گیرد و برای مثال کافی است حضرت یحیی، علیه السلام، را نمونه بیاوریم؛ خداوند درباره او می‌فرماید:

یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا.

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.

وقتی ثابت شد که امامت و پیامبری برای خردسال یک رخداد واقعی بوده است، جای اعتراض در زمینه حضرت مهدی و جانشینی او از پدر باقی نمی‌ماند.

گفتار پنجم: چگونه بپذیریم که (امام) مهدی وجود خارجی دارد؟

اکنون به پرسش چهارم می‌رسیم که می‌گویید: فرض کنیم امام موعود ممکن باشد و عمر طولانی، امامت خردسال و غیبت مطلق را نیز

امکان پذیر بدانیم ولی این امکان در حدی نیست که ثابت کند چنین شخصی در خارج، تحقق پیدا کرده است. پس، از چه راهی به وجود خارجی مهدی ایمان بیاوریم؟ آیا چند روایت که در لابه لای کتاب ها از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله نقل شده کافی است که ما را به وجود امام دوازدهم پایبند سازد؛ در حالی که چنین پنداری از ساختار ذهنی انسان بسیار دور است. اصلاً چگونه می شود اثبات کرد که مهدی واقعا در تاریخ وجود داشته است؟ شاید شرایط خاص روحی - روانی این باور را در ذهن مردم جا انداخته باشد؟

در جواب می گوئیم: این اصل که مهدی رهبر موعود و منجی عالم بشریت است به صورت عام در احادیث نبوی، به صورت خاص در روایات ائمه اهل بیت، علیهم السلام، آمده است. در این روایات مسأله به گونه ای مورد تأکید قرار گرفته که به جای هیچ گونه شکی باقی نمی گذارد.

چهارصد حدیث فقط از طریق برادران اهل سنت. شمارش شده که به ضمیمه روایات شیعه به بیش از شش هزار روایت می رسد؛ و چنین آمارى بسیار بالاست. در مورد خیلی از مسائل بدیهی اسلام که مسلمانان به آن معتقدند، این همه روایت وارد نشده است.

اما تجسم این اندیشه در وجود امام دوازدهم، علیه السلام، هم دلایل کافی دارد که کاملاً اقناع کننده است. این دلایل را می توان در دو دلیل یکی نقلی و دیگری علمی، خلاصه کرد:

دلیل نقلی، وجود امام موعود را اثبات می کند و دلیل علمی، ثابت می کند که امام مهدی یک اسطوره و یک فرضیه

نیست، بلکه حقیقتی است که وجود او در تاریخ لمس شده است.

دلیل نقلی

صدها روایت و حدیث از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و ائمه اهل بیت، علیهم السلام، رسیده است که می گوید مهدی موعود دارای این خصوصیات است: از اهل بیت است، از فرزندان فاطمه است، از نسل حسین و نهمین فرزند آن حضرت است. همچنین روایاتی وجود دارد که می گوید جانشینان پیامبر، صلی الله علیه و آله، دوازده نفر می باشند.

این روایات، مهدی موعود را در شخص امام دوازدهم، منحصر و متعین می کند و با اینکه ائمه، علیهم السلام، برای حفظ آن حضرت از ترور و قتل سعی داشتند مسأله در سطح عمومی مطرح نشود، در عین حال روایات زیادی در این زمینه وارد شده است. البته زیادی روایت به تنهایی نمی تواند مقبولیت آن را برساند بلکه در اینجا قرینه و گواه خاصی وجود دارد که دلیل بر صحت این روایات است.

در حدیث شریف نبوی، سخن از امامان، جانشینان، امیران و سخن از دوازده تن آمده است. متن احادیث مختلف است؛ در بعضی دوازده امام و در بعضی دوازده خلیفه و در بعضی دیگر دوازده امیر، ذکر شده است.

بعضی از مولفان، تعداد این احادیث را بیش از دویست و هفتاد، شمارش کرده اند که همگی از کتابهای معتبر شیعه و سنی از قبیل: صحیح البخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابی داود، مسند احمد و المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری نقل شده است.

مسأله ویژه و قرینه مهم این است که بخاری که از ناقلان این حدیث است خود از معاصران امام نهم و دهم و یازدهم بوده

است و این خیلی معنا دارد؛ زیرا نشان می دهد که این روایت قبل از اینکه مفاد و مضمون آن در خارج، تحقق پیدا کند و قبل از اینکه اندیشه دوازده امامی وجود و ظهور یابد از زبان پیامبر به ثبت رسیده است و این می رساند که نقل این حدیث، انعکاس یک پدیده خارجی نبوده است؛ چرا که معمولاً احادیث ساختگی، به توجیه جریانهای خارجی و وقوع یافته، می پردازد.

پس ما می توانیم با توجه به اینکه این حدیث قبل از تحقق کامل و پیدایش امامان دوازده گانه، ثبت شده است، تأکید می کنیم این حدیث، توجیه نمی کند بلکه حقیقتی است که از زبان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و کسی که جز از زبان وحی سخن نمی گوید، بازگو شده است. ابتدا فرموده است: جانشینان من دوازده تن می باشند و سپس دوازده امام از علی، علیه السلام، تا امام مهدی، علیه السلام، آمده اند تا این حدیث شریف معنا و تفسیر واقعی خود را باز یابد.

دلیل علمی

دلیل علمی تجربه است، تجربه ای که مدت زمان هفتاد سال گروهی از مردم با آن زندگی کردند؛ یعنی غیبت صغری که بایستی مختصری درباره این غیبت، توضیح دهیم:

غیبت صغری مرحله اول امامت حضرت مهدی، علیه السلام، بوده است. از ابتدا چنین مقدر بوده که آن حضرت پس از رسیدن به امامت می بایستی بلافاصله از دید عمومی پنهان شود و در ظاهر از آنچه در جامعه رخ می دهد فاصله بگیرد؛ اگر چه در واقع او از نزدیک همه وقایع را احساس و ادراک می کند. اما باید توجه داشت که

اگر آن غیبت به یکباره رخ می داد ضربه سنگینی به پایگاههای مردمی و طرفداران امامت وارد می شد؛ زیرا مردم قبل از آن با امام خود ارتباط داشتند، در مشکلات به او رجوع می کردند و اگر ناگهان امام غایب می شد و امت احساس می کرد که دیگر دسترسی به رهبر فکری و معنوی خود ندارد ممکن بود همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شود.

بنابراین لازم بود که برای این غیبت زمینه سازی شود تا مردم بتدریج با آن خو بگیرند و خود را بر اساس آن بسازند. با غیبت صغری در واقع این زمینه سازی صورت گرفت. در این زمان امام مهدی از دیده ها پنهان بود ولی ایشان از طریق نمایندگان، وکیلان و یاران مورد وثوق که به منزله حلقه اتصال ایشان با مردم معتقد به طریق امامیه، بودند با شیعیان خود ارتباط داشتند. در این مدت، چهار تن از پاکترین و باتقواترین مؤمنان نیابت و جانشینی آن حضرت را بر عهده داشتند؛ بدین ترتیب:

۱. عثمان بن سعید عمری

۲. محمد بن عثمان بن سعید عمری

۳. ابوالقاسم حسین بن روح

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمی

این چهار تن به ترتیب نیابت را بر عهده داشتند و هر یک وفات می کرد دیگری به دستور حضرت مهدی، علیه السلام، جانشین او می شد.

نایب با شیعیان رابطه داشت، پرسشها و مشکلاتشان را به امام می رساند و جوابها را گاه شفاهی و بسیاری از اوقات مکتوب به آنان باز می گرداند، و با این روابط غیرمستقیم توده هایی که از دیدن امام محروم شده بودند آرامش می یافتند. آنها می دیدند

که همه نامه ها و مکتوب هایی که از حضرت مهدی، علیه السلام، به دستشان می رسد با یک اسلوب و با یک سبک است و در طول این هفتاد سال و نیابت این چهار تن، هیچ تغییری در آن دیده نشد.

سمری که آخرین نایب بود از پایان غیبت صغری و شرع غیبت کبری خبر داد. در غیبت کبری دیگر فرد خاصی نیابت و وکالت از آن حضرت نداشت. در غیبت صغری زمینه آماده شده بود که مردم با غیبت کبری خو بگیرند و به خود وحشت راه ندهند. از آن به بعد بود که مردم وظیفه داشتند به وکیلان و نایبان عمومی آن حضرت روی آورند یعنی مجتهدان عادل و آگاه به امور دین و دنیا.

از آنچه گفته شد شما می توانید موضوع را ارزیابی کنید و بروشنی بفهمید که حقیقتی بوده است خارجی، که گروهی از مردم با آن زندگی کرده اند و سفیران آن حضرت در مدت هفتاد سال واسطه میان او و مردم بوده اند و هیچ کس در هیچ زمینه ای خطایی از آنان ندیده و نشنیده است.

شما را به خدا سوگند آیا تصور می کنید امکان داشته باشد یک دروغ هفتاد سال دوام بیاورد و چهار نفر با هماهنگی کامل و یک صدا، یک نقش را بازی کنند؟

آنان با رفتار صمیمانه خود چنان در مردم ایجاد اطمینان کرده بودند که همه به گفتار و کردار آنان ایمان داشتند.

آیا می شود این چهار تن به گونه ای نقش بازی کنند که هیچ کس به حقیقت پی نبرد در حالیکه این افراد هیچ رابطه خاصی با هم نداشته اند تا بگوییم

در این قضیه تبانی کرده بودند.

از قدیم گفته اند: طناب دروغ، کوتاه است. منطق نیز حکم می کند امکان ندارد یک دروغ بتواند بدین شکل دوام بیاورد و در تمام این مدت و با همه بده و بستانها و روابط مختلف موضوع کشف نگردد و همه به درستی آن ایمان داشته باشند.

بدینسان در می یابیم که پدیده غیبت صغری می تواند به عنوان یک آزموده علمی، دلیل بر واقعیت خارجی یک موضوع باشد و آن وجود، زندگی و سپس غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، است. آن حضرت پس از غیبت صغری، خود اعلام کرده است که در پرده غیبت کبری خواهد رفت و از نظرها پنهان خواهد گشت و هیچ کس او را نخواهد دید.

گفتار ششم: چرا امام زمان ناکنون ظهور نکرده است ؟

وقتی آن حضرت خود را برای یک دگرگونی اجتماعی آماده ساخته چه چیز مانع وی شده است که در دوره غیبت صغری یا سالهای پس از آن به میدان بیاید و غیبت خود را طولانی نسازد؛ با توجه به اینکه در آن زمان، زمینه و شرایط کارهای اجتماعی و اصلاحی بسیار آسان تر بوده است ؟

آن حضرت به واسطه رابطه مستقیمی که بر اثر برنامه ریزی های خاص در زمان غیبت صغری با مردم داشت، این مکان را یافته بود که یاران خود را گرد آورد و با قدرت، کار خود را شروع کند. قدرتهای حاکم آن زمان نیز به این مرتبه از توان و نیروی دهشتناک که انسان امروزه بر اثر پیشرفت علم و صنعت به آن دست یافته است، نرسیده بود.

جواب این است که هر کاری برای تغییر ساختار جامعه به وقوع پیوندد؛ موفقیت آن بستگی به

یک سلسله شرایط و زمینه های خارجی دارد و تا همه آن شرایط کاملاً تحقق نیابد امکان رسیدن به هدف وجود ندارد.

البته آن تغییرات اجتماعی که سرچشمه ای الهی دارد از نظر پیام، ربطی به عوامل خارجی ندارد؛ زیرا پیامی که زیربنای این تغییرات است، الهی و آسمانی است و شرایط خارجی در آن مؤثر نیست ولی از جنبه اجرایی بیرونی متکی است و موفقیت و زمان انجام آن بستگی به آن دارد و درست به همین جهت بوده است که آسمان در انتظار ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد و آن وقت آخرین پیام خود را به واسطه حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، فرستاد؛ و با آنکه جهان در دوران فترت نیاز شدید به پیامبر داشت ولی به خاطر وابستگی اجرایی به شرایط خارجی در آن تاءخیر شد. این عوامل خارجی که اجرای اصلاحات بدان نیاز دارد برخی عبارتست از فضای مورد نظر و برخی جزئیات است که جنبش انقلابی در پیچ و خم های باریک آن را می طلبد.

برای نمونه، انقلابی که لنین در روسیه با موفقیت رهبری کرد به عامل مهمی مانند جنگ جهانی اول و سست شدن پایه امپراتوری تزار وابسته بود که در ایجاد فضای مناسب برای انقلاب سهم بسزایی داشت و عوامل جزئی و محدود دیگری نیز در آن مؤثر بود مانند اینکه لنین توانست به سلامت وارد روسیه شود و انقلاب را رهبری کند که اگر هر حادثه ای باعث تاءخیر ورود او شده بود؛ احتمال داشت انقلاب نتواند به این سرعت حاکم شود.

آری، سنت تغییر ناپذیر الهی بر این است که اجرا و ایجاد

تغییرات اصلاحی بستگی به عوامل خارجی، فضای مناسب و جو عمومی داشته باشد و به همین جهت بوده است که اسلام پس از یک دوره طولانی و پس از چندین قرن، ظهور کرد.

پس با اینکه خدای بزرگ، توانایی دارد همه مشکلات و همه سختیها را برای پیام رسانی های آسمانی، هموار و بوسیله اعجاز فضای مناسب ایجاد کند، این روش را انتخاب نکرده است؛ زیرا امتحان و ابتلا- و رنجی که مایه تکامل انسان می شود در صورتی تحقق می یابد که تحولات، طبیعی و مطابق با شرایط خارجی باشد. البته این مانع نیست که خداوند در برخی جزئیات دخالت کند، جزئیاتی که در اصل فضای مناسب مؤثر نیست ولی گاهی برای ایجاد تحرک لازم است؛ مانند کمک ها و توجهات غیبی که خداوند در لحظه های حساس و بسیار دشوار به اولیای خود می کند چنانکه: آتش نمرود برای ابراهیم گلستان می شود و دست آن یهودی پیمان شکن که شمشیر بر روی پیامبر کشید از حرکت می افتد و یا تندباد شدیدی که چادرهای کافران و مشرکان را زمانی که در جنگ خندق، مدینه را در محاصره داشتند از ریشه در می آورد و ترس و وحشت را در دل های آنان می افکند.

ولی همه اینها از جزئیات فراتر نمی رود و در زمانی که زمینه و شرایط برای اصلاحات عمومی کاملاً آماده است کمکهای فوری، صورت طبیعی به خود می گیرد و با واقعیت های خارجی مطابقت می کند.

ما موقعیت امام زمان، علیه السلام، را با این دید بررسی می کنیم تا دریابیم که انقلاب او از نظر اجرا همانند همه انقلابها به

زمینه های عینی و خارجی بستگی دارد و بایستی فضای مناسب موجود باشد. از اینرو طبیعی است که منتظر آن شرایط باشیم و همه می دانند که حضرت مهدی کارش محدود به یک منطقه و یک بخش از جهان است و بایستی همه بشریت را از تاریکی ستم به روشنایی عدل، رهنمون گردد. برای اجرای چنین تحول بزرگی تنها وجود رهبر صالح کافی نیست و گرنه در همان زمان پیامبر این شرط وجود داشت. پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می طلبد که همه زمینه های خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد.

عامل اساسی در ایجاد این فضای مناسب و پذیرش پیام جدید عدالت از طرف مردم همانا احساس پوکی و پوچی است که انسان متمدن آن روز خواهد کرد و منشاء این احساس، تجربه های مختلف بشری از تمدن است؛ که جنبه های منفی آن پشت او را خم می کند و به آنجا می رسد که می فهمد شدیداً نیاز به کمک دارد و از عمق جان، توجه خود را به عالم غیب یا منبعی مجهول، معطوف می دارد.

اما از نظر پیشرفتهای مادی می توانیم بگوییم در آینده شرایط برای رساندن پیام به جهانیان بهتر از گذشته است؛ زیرا بخش های مختلف دنیا به هم نزدیک می شوند، مردم می توانند با هم ارتباط برقرار کنند و وسایلی که یک سازمان مرکزی برای آگاه سازی ملتها از رسالت جدید بدان نیاز دارد، در دسترس می باشد.

اما آنچه در سؤال به آن اشاره شده که هر چه بیشتر در ظهور آن حضرت تاءخیر بیفتد، ابزار و آلات جنگی پیشرفته تر

خواهد شد، درست است ولی این ابزار و آلات مادی برای کسانی که روحیه خود را باخته اند و از درون پوسیده اند به چه کار می آید؟

چه بسا در طول تاریخ که کاخ یک تمدن بزرگ با اولین تلنگر فرو ریخته است، چرا؟ برای اینکه چنین بنایی در واقع از قبل فرو ریخته بوده است و هیچگونه پشتوانه و تکیه گاهی نداشته است.

گفتار هفتم: آیا یک فرد می تواند سرنوشت بشریت را تغییر دهد؟

به دنبال سؤالات گذشته به سؤال دیگری می رسیم و آن اینکه یک شخص - هر قدر با عظمت باشد - آیا می تواند یک تنه این نقش بزرگ را ایفا کند؟ و آیا این شخصیت جز همان انسانی است که عوامل و شرایط خارجی او را پرداخته تا پیش درآمدی برای محقق ساختن حرکت طبق همان شرایط باشد؟

منشاء و خواستگاه این پرسش مربوط به دیدگاه خاصی است که تاریخ را این چنین تفسیر می کند که: انسان در حرکت تاریخ عامل ثانوی و فرعی است؛ و عامل اصلی، نیروهای مادی و خارجی هستند که انسان را احاطه کرده اند! در نتیجه یک فرد در بهترین حالات مفسر جهت گیری آن عامل اصلی است و چیزی جز این نیست.

در حالی که ما در دیگر کتابهای خود بخوبی روشن ساخته ایم که اساس تاریخ بر دو محور قرار دارد یکی انسان و دیگری عوامل مادی که انسان را احاطه کرده است؛ همانطور که عوامل مادی و ابزار تولید و طبیعت در انسان اثر می گذارد، انسان نیز در اطراف خود و در دیگر عوامل خارجی اثر می گذارد و هیچ توجیهی وجود ندارد که بگوییم حرکت از ماده شروع و به

انسان ختم می گردد؛ مگر عکس آن را هم بپذیریم که ممکن است حرکت از انسان شروع و به ماده ختم گردد؛ زیرا انسان و ماده در طول زمان در یکدیگر اثر می گذارند.

با این حساب یک فرد می تواند در جریان تاریخ از یک طوطی برتر باشد؛ بویژه شخصی که واسطه میان زمین و آسمان است و خود همانند یک نیرو برای حرکت تاریخ عمل می کند و این چیزی است که در تاریخ پیامبران به اثبات رسیده است بویژه در تاریخ پیامبر خاتم، صلی الله علیه و آله.

پیامبر اسلام حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، به خاطر تحقق رسالت آسمانی اش خود زمام حرکت تاریخ را در دست گرفت و یک خط طولانی فرهنگی و تربیتی ایجاد کرد که هرگز عوامل مادی و خارجی نمی توانستند از عهده آن بر آیند؛ - چنانکه این موضوع را در مقدمه دوم کتاب الفتاوی الواضحه توضیح داده ایم - و هر چه به وسیله پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، امکان وقوع داشته باشد وسیله امام منتظر، علیه السلام، نیز ممکن است؛ امامی که از اهل بیت است و رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، از نقش بزرگ او سخن گفته و به وجود او بشارت داده است.

گفتار هشتم: در روز موعود به چه روشی تغییر صورت می گیرد؟

و بالاخره به آخرین سؤال می رسیم، می پرسند: روشی که می شود تصور کرد چنین فردی بتواند پیروزی قطعی عدالت را به ارمغان آورد و کیان ظلم و ستم را براندازی، چیست؟

پاسخ دقیق به این پرسش بستگی دارد به شناخت زمان و مرحله ای که حضرت مهدی، علیه السلام، پا به میدان می

گذارد؛ اگر بشود دقیقاً خصوصیات و اوضاع و احوال آن زمان را تشخیص داد؛ ممکن است در پرتو آن بتوان تصویری از چگونگی عملیات و حرکت آن را ترسیم کرد ولی تا زمانی که ما شناختی نسبت به آن زمان نداریم و چیزی از شرایط و واقعیت های خارجی آن نمی دانیم؛ نمی شود پاسخی علمی راجع به آنچه در آن روز اتفاق خواهد افتاد بیان کرد؛ گرچه می شود حدس و گمان هایی زد که آن غالباً بر پایه ذهنیات است نه واقعیت های عینی و خارجی.

در اینجا یک تصور درست وجود دارد که می شود آن را پذیرفت. این تصور بر پایه روایاتی است که درباره این جریان وارد شده و نیز بر پایه تجربه هایی است که از انقلابهای بزرگ تاریخ استفاده می شود.

تصور می شود که ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، به دنبال یک خلاء بزرگ که نتیجه فساد و بحران تمدن است، واقع می شود. این خلاء راه پیشروی رسالت جدید را می گشاید و زمینه روحی پذیرش دعوت را آماده می سازد. این بحران روحی، حادثه ای اتفاقی نیست که ناگهان در تاریخ تمدن انسانها پدید آید بلکه نتیجه طبیعی تناقضات تاریخ است، تاریخ منهای خدا؛ که در نهایت هیچ راهی برای حل آن تناقضات پیدا نخواهد شد.

آنگاه است که آتش روشن می شود؛ آتشی که هیچ چیز باقی نمی گذارد و از هیچ چیز نمی گذرد.

در این لحظه است که آن نور ظهور می کند تا آتش را خاموش و عدالت آسمانی را در گستره زمین برپا دارد.

والحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی محمد و آله

الطاهرين.

نگارش این اوراق در روز سیزدهم جمادی الثانی سال ۱۳۷۹ ق. آغاز و در عصر روز هفدهم همان ماه خاتمه یافت.

توفیق از آن خداوند است

محمدباقر صدر - نجف اشرف

تحقیق این کتاب در ماه رجب المرجب سال ۱۴۱۶ ق. در شهر مقدس قم پایان یافت.

دکتر عبدالجباره شراره

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

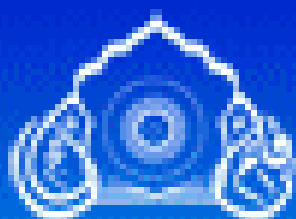
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

